جلسه 148

شنبه 10/09/86

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

مطلبی در رابطه با فرمایش محقق عراقی مانده که عرض کنم:

ایشان فرمودند که یک وجوب اگر تعلق بگیرد به نماز به قصد امتثال امر، ممکن نیست. اما اگر دو وجوب باشد، یک وجوب تعلق بگیرد به ذات نماز، وجوب دوم تعلق بگیرد به اتیان نماز به قصد امتثال وجوب اول، این اشکال ندارد. فرموده و لکن ما می گوئیم چون آن دو وجوب به جعل واحد جعل می شوند ولذا اگر مولا یک جائی گفت صل و نگفت بقصد امتثال الامر، به اطلاق لفظی آن تمسک می کنیم و می گوئیم ذات نماز مطلوب است و واجب، واجب توصلی است.

که ما اشکال کردیم گفتیم این مطلب غیر معقول است. دو وجوب با دو متعلق معنا ندارد بگوئیم یک جعل دارند. یک خطاب واحد متصل هر دو را بیان کرده است درست است، مثل إغتسل للجمعة و الجنابة، اما دو جعل هست نه یک جعل.

مرحوم آقای صدر فرموده است: احتمال این هست که مراد محقق عراقی دو وجوب ضمنی باشد نه دو وجوب استقلالی. یک وجوب ضمنی رفته است روی ذات نماز، و یک وجوب ضمنی هم رفته است روی اتیان نماز به قصد امتثال وجوب ضمنی اول.

بعد ایشان اشکال می کند به محقق عراقی، می گوید جناب محقق عراقی! چطور معقول است که امر ضمنی در موضوع امر ضمنی دیگر اخذ ولحاظ بشود؟! معنای امر ضمنی این است که مولا یک مرکبی را وحدت اعتباریه برایش لحاظ می کند، امر می کند به آن مرکب. به حسب تحلیل عقلی ما می گوئیم امر ضمنی داریم به این جزء، امر ضمنی داریم به آن جزء، اما ملحوظ برای مولا واحد است و همان مرکب ارتباطی است که وحدت اعتباریه دارد. مولا وقتی که لحاظ بکند یک مرکبی را به یک لحاظ واحد، معنا ندارد که شما بگوئید امر ضمنی به یک جزء را در موضوع امر ضمنی جزء دوم اخذ کرد، یعنی دو بار لحاظ کرد، یک بار جزء اول را لحاظ کرد وبه او امر ضمنی کرد، بعد این امر ضمنی را در کنار جزء دوم لحاظ کرد یک امر ضمنی هم به جزء دوم کرد. این یک بام و دو هوا می شود. چه امر ضمنی ای شد که موضوع هر کدام مستقل لحاظ بشود؟ یکبار جزء اول لحاظ بشود، امر ضمنی به آن بکند، بار دیگر جزء دوم را با ضمیمه آن امر ضمنی اول لحاظ بکنند، یک امر ضمنی هم به این جزء دوم بکنند، اینکه امر ضمنی نشد. امر ضمنی انتزاع می شود و تحلیل عقلی می شود از یک امر استقلالی روی مرکبی که وحدت اعتباریه دارد و یک لحاظ شده است.

اقول: این فرمایش آقای صدر به نظر ما ناتمام است. ما یک مثالی بزنیم: اگر شما بگوئید اکرم زیدا و کل من جلس فی جنب من یجب اکرامه. از تو می خواهم زید را اکرام کنی و هر کسی را هم که در کنار من یجب اکرامه هست او را هم اکرام کنی. بعد می گوید اگر یک نفر را اکرام نکردی به هیچ درد نمی خورد، لم تمتثل امری ابدا. می شود مرکب ارتباطی دیگر. زید نشسته، او می شود مصداق من یجب اکرامه. نفر کناری اش می شود مصداق من جلس فی جنب من یجب اکرامه، نفر سوم هم کذلک، صف کشیده اند تا آخر، یکی یکی مصداق درست می شود. اینکه اشکال ندارد. معنای اینکه امر ضمنی است یعنی ساقط نمی شود امر به اکرام زید مگر زمانی که کل مرکب را انجام بدهی. به زید اکرام کنی بقیه را اکرام نکنی خود زید هم بدش می آید.

پس لازم نیست موضوع اوامر ضمنیه لحاظ بشود به لحاظ واحد.

بله ما به محقق عراقی شدیدا معترض هستیم. چرا؟ برای اینکه می گوئیم اگر مقصود شما این باشد که اوامر ضمنیه داریم، یک امر ضمنی روی ذات نماز، و یک امر ضمنی به اتیان نماز به قصد امتثال امر ضمنی اول. خب این از تهافت در رتبه فرار نمی توانید بکنید. صل بقصد امتثال الامر، یک امر ضمنی برود روی ذات نماز، و یک امر ضمنی هم برود روی اتیان نماز به قصد امتثال امر ضمنی اول. این تهافت در رتبه را حل نمی کند. چرا؟ برای اینکه همان مثال را در نظر بگیرید: اکرم زیدا و کل من جلس فی جنب من یجب اکرامه، فرض این است که مولا وجوب اکرام دیگری ندارد، فقط همین است. اکرم زیدا و من جلس فی جنب من یجب اکرامه بهذا الوجوب، خب همین مشکل تهافت در رتبه هست دیگر. چون در موضوع شما حکمتان را لحاظ کردید. یجب اکرام زید این حکم وجوب است، در موضوعش این وجوب را لحاظ کردید، گفتید یجب اکرام زید و اکرام من جلس فی جنب من یجب اکرامه بهذا الوجوب. چون ما وجوب دیگری نداریم. در موضوع وجوب، وجوب را لحاظ کردید.

اینجا هم همینطور است. در موضوع امر استقلالی به نماز به قصد امتثال امر، این امر را لحاظ کردید. گفتید واجب است نماز بخوانیم و نماز به قصد امتثال این وجوب باشد. همان مشکل تهافت در رتبه هست. چون امر ضمنی به ذات نماز فرض این است که انتزاع می شود از این امر استقلالی. و معنا ندارد که این امر استقلالی در موضوعش امر ضمنی اخذ بشود که از خود این امر استقلالی متولد می شود. در موضوع امر استقلالی امر ضمنی را لحاظ کنید که متولد می شود از خود این امر ضمنی. تهافت در رتبه می شود دیگر.

ما خیالمان راحت است و اصلا این تهافت در رتبه ها را قبول نداریم. اما محقق عراقی مشکل پیدا می کند و تهافت در رتبه و به نظر بهتر دور به نظر حاکم پیش می آید اگر مولا بگوید یجب الصلاة بقصد امتثال الوجوب. خب این آقا ضیاء که اینجور می گوید مشکلش حل نمی شود با اینکه بگوید امر شدیم به نماز به قصد امتثال امر ضمنی به نماز. چرا؟ برای اینکه این امر ضمنی به نماز متولد از این امر استقلالی است. در موضوع امر استقلالی امری را لحاظ کردید که متولد از خود این امر استقلالی است. این مثل این می ماند که در موضوع این امر استقلالی خود امر استقلالی را لحاظ کنیم، چه فرقی می کند؟

پس اگر ما بگوئیم امر رفته روی نماز به قصد امتثال امر ضمنی به نماز، مشکل تهافت رتبه به نظر حاکم حل نمی شود. چرا؟ برای اینکه جناب محقق عراقی چه فرق می کند که در موضوع امر استقلالی خود امر استقلالی را اخذ کنید یا امر ضمنی ای را اخذ کنید که متولد از این امر استقلالی است؟ مشکل مشترک است.

به نظر ما اصلا محقق عراقی دو تا وجوب استقلالی فرض کرده است. لذا در عبارتش مثال می زند به إغتسل للجمعة و الجنابة. دو تا وجوب استقلالی فرض کرده، فقط می گوید مجعولان بجعل واحد. که ما اشکالش را عرض کردیم.

کلام واقع می شود در بقیه وجوه برای منع از اخذ قصد امتثال امر در متعلق

ما از حالا موضعمان را مشخص کنیم، هیچکدام از اشکالات بر اخذ قصد امتثال امر در متعلق امر را قبول نداریم. و در این بحث معتقدیم که بزرگانی همچون آقای صدر ره دچار اشتباه شده اند. شیهه در ذهنشان مستقر شده است ولذا گفته اند محال است اخذ قصد امتثال امر در متعلق امر. بعد هم گفته اند یکوقت به ما نگوئید که پس چرا موالی عرفیه ممکن است بگویند که این کار را بخاطر حرف من انجام بده نه بخاطر دل خودت؟ می گوید بخاطر حرف من برو به زید سلام بده نه بخاطر دل خودت.

آقای صدر می گوید: اینها عوامند. اینهایی که قصد امتثال امر در متعلق امر را اخذ می کنند عوامند. چون عوامند می توانند این کار را بکنند. اما خدا که حکیم است و ملتفت است به اشکالات عقلی، لذا خدا نمی تواند. از آنجاهایی است که بنده می تواند خدا نمی تواند.

ببینیم چرا خدا نمی تواند. وجه اول که درست نشد و قانع کننده نبود. هیچ اشکالی ندارد که مولا بگوید آب بیاور به قصد امتثال این امر من. چه اشکالی دارد؟ پس این وجه اول که گفتند تهافت در رتبه لازم می آید اینها را ما قبول نداریم.

وجه ثانی: این است که گفته اند امر متوقف است بر اینکه مکلف قدرت بر فعل داشته باشد. و الا می شود امر به غیر مقدور. وقتی به شما می گویند امر می کنیم شما را به فعلی، توقف دارد امر به فعل بر قدرت شما بر فعل. اینکه مورد بحث نیست.

بعد گفته اند اگر شارع بگوید صل بقصد امتثال الامر، امر به نماز به قصد امتثال امر توقف دارد بر قدرت شما بر انجام نماز به قصد امتثال امر.

ممکن است شما بگوئید خب مشکل کجا است؟

می گویند مشکل این است که از آن طرف قدرت شما بر نماز خواندن به قصد امتثال امر آیا توقف دارد بر امر. شما موقعی قدرت پیدا می کنید بر نماز به قصد امتثال امر که امر باشد. اگر امر نباشد ممکن نیست نماز به قصد امتثال امر بخوانیم. فتوقف الامر علی القدرة علی اتیان الصلاة بقصد امتثال الامر، کما توقف القدرة علی ذلک علی وجود الامر. و هو دور.

مرحوم آخوند این را جوای می دهد، می گوید آن چیزی که در امر شرط است قدرت در زمان امر نیست بلکه قدرت در زمان امتثال است. پس لازم نیست قبل از غسل به قصد امتثال الامر مکلف قادر باشد بر این کار. در زمان امتثال قادر باشد کافی است.

مقصود مرحوم آخوند این است که می گوید: کافی است در صحت امر یک قضیه شرطیه که لو تعلق الامر بهذا الفعل لکان مقدورا. ولو قبل از امر مقدور نباشد. پیامبر اکرم تشریف می آورد نزد یک بیمار که قادر بر قیام نیست و به او می گوید قُم. تا امر می کند این مریض را به قیام، نمی خواهیم بحث معجزه را مطرح کنیم، اصلا این بیمار مشکل روحی دارد، وقتی وجود نازنین پیامبر او را امر به قیام کرد خون در رگهایش می جوشد قدرت پیدا می کند بر قیام. آیا این غلط است؟. آیا می شود به پیامبر گفت که یا رسول الله امر به قیام توقف دارد بر قدرت این آقا بر قیام، وقدرت این آقا بر قیام هم توقف پیدا کرد بر امر شما به قیام، شد دور. خب حق دارد پیامبر اکرم یک نگاه غضب آلود به ما بیندازد که این حرفها درست نیست. در صحت امر به قیام کافی است قدرت تعلیقیه، یعنی قضیه شرطیه که لو تعلق الامر بالقیام کان القیام مقدورا. همین کافی است. دور حل شد. برای اینکه قبل از امر پیامبر این مریض را به قیام این قضیه شرطیه وجود دارد. قضیه شرطیه این است که لو امره النبی بالقیام کان قیامه مقدورا. این قضیه شرطیه صادق است. به نحو قضیه شرطیه مشکلی ندارد. همین کافی است برای امر پیامبر به قیام. بعد از امر پیامبر به قیام آنوقت قدرت فعلیه پیدا می کند این بیمار بر قیام.

اینجا هم همینطور است، ما بیماریم، کلنا مرضی و رب العالمین کالطبیب. فرمود صل بقصد امتثال الامر، ما بعد از این امر خدا قدرت پیدا می کنیم بر نماز به قصد امتثال امر، اما آن چیزی که شرط امر است که یتوقف علیه الامر قضیه شرطیه است، که لو تعلق الامر بالصلاة بقصد امتثال الامر کان هذا مقدورا علی المکلف. موقوف علیه امر شد قضیه شرطیه، وهو حاصل، آن چیزی که یتوقف علیه الامر قدرت فعلیه است.

پس این وجه دوم هم درست نیست.

وجه سوم: ما عن صاحب الکفایة. ایشان در چند سطر اشکال اول را جواب داد با یک و توهم، و اشکال دوم را هم جواب می دهد، اما می گوید شماها که اخذ قصد امتثال امر را ممکن می دانید توهم کرده اید، چون نفهمیدید اشکال ما چیست. اشکال ما این اشکال سوم است.

می فرماید اشکال این است که: یک قانونی را شنیده اید که «الامر لایکاد یدعو الا الی متعلقه». مولا اگر بگوید آب بیاور، این دعوت نمی کند به نان آوردن.

حالا که اینجور شد مرحوم آخوند می گوید جناب مکلف! شما می خواهی نماز بخوانی به قصد امتثال امر به نماز. شما در صورتی می توانستی نماز بخوانی به قصد امتثال امر به نماز که نماز امر داشته باشد. در حالی که آنهایی که می گویند قصد امتثال امر در متعلق اخذ می شود می گویند نماز امر ندارد. نماز به قصد امتثال امر، امر دارد، مقید امر دارد. ذات نماز امر ندارد.

وقتی ذات نماز امر ندارد، پس شمای مکلف قادر نیستی که نماز بخوانی به قصد امتثال امر به نماز. امر به صلاة مقیده که نمی تواند دعوت کند به قصد امتثال امر به ذات نماز. ما امر نداریم به ذات نماز. ما امر داریم به نماز با قصد امتثال امر. شما الان که می خواهی نماز بخوانی، اراده می کنی چه کاری را؟ اراده می کنی نماز بخوانی. باید به قصد امتثال امر به نماز باشد دیگر. خب نماز که امر ندارد بنابر نظر آنهایی که می گویند قصد امتثال امر در متعلق اخذ می شود. نماز مقید به امتثال امر، امر دارد نه ذات نماز. امر به مقید منحل نمی شود به امر به ذات مقید و امر به قید. اگر به شما بگویند آب شیرین بیاور، این معنایش این نیست که دو تا امر داری یکی اینکه آب بیاور و یکی اینکه شیرین باشد، که اگر آب شور بیاوری بگوئی من قسمت اول امر را امتثال کرده ام. نه، وقتی می گویند آب شیرین بیاور اصلا آب شور امر ندارد، ذات آب امر ندارد، آب شیرین آوردن امر دارد.

ولذا مرحوم آخوند می گوید اخذ قصد امتثال امر در متعلق امر شد محال. وجه استحاله این است که شما از امر به این نماز به قصد امتثال امر می خواهی تحریک بشوی به ذات نماز. ذات نماز که امر ندارد. الامر لایدعو الا الی متعلقه.

در مقابل مرحوم آخوند دو تا جواب داده می شود:

جواب اول: جناب آخوند! این قاعده «الامر لایکاد یدعو الا الی متعلقه» در کدام آیه و روایت است؟ باید نکته اش را پیدا کرد. چه جور است که امر به شیء یدعو الی ایجاد مقدمته، مولا اگر بگوید اصعد السطح، یدعو الی نصب السلم، چه جور شد گفتید الامر لایکاد یدعو الی متعلقه؟ پس این آقا چه جور دارد نردبان می آورد؟ بخاطر امر مولا به صعود علی السطح است دیگر. اینطور نیست که الامر لایکاد یدعو الا الی متعلقه.

در مانحن فیه هم جناب آخوند این مکلف وقتی می بیند که اگر امر مولا به نماز مقید تحریک بکند این مکلف را به ذات نماز، ذات نماز که حاصل می شود، آن قید دومش هم حاصل شده است. چرا؟ برای اینکه قید دومش مگر چی بود؟ تحریک امر به نماز بود نسبت به نماز. خب او هم حاصل می شود دیگر.

مکلف نگاه می کند به امر مولا، می گوید نماز با قصد امتثال امر واجب است. بعد نگاه می کند به خودش، می بیند اگر این امر او را دعوت کند به نماز خواندن و به ذات نماز، آن قید دیگر هم که همین محرکیت امر است حاصل است. مثل این می ماند که مولا به عبدش بگوید آبی بیاور که آن را بیاوری. (نگوئید لغو است، می خواهم مثال بزنم جواب آخوند را بدهم). جناب آخوند! آیا این امر دعوت می کند به آب آوردن یا نه؟ بله. چرا؟ برای اینکه آب که می آورم می دانم با این آوردن آب قید دوم هم حاصل است. وقتی من می بینم آب بیاورم خود آب آوردن باعث می شود که این کار بشود مصداق اتیان به مائی که أتیت به.

اینجا هم مولا گفت نماز بخوان نمازی که با محرکیت امر من باشد. امر را روی مقید برده است. قبول، هیچ اشکالی ندارد. اما این امر به مقید چرا دعوت نکند به ذات تکلیف مثلا به ذات نماز؟ بعد از اینکه من ملتفتم وقتی که دعوت کرد این امر به ذات نماز، هم ذات نماز حاصل می شود وهم آن قید دوم. قید دوم عبارت است از همین دعوة الامر الی اتیان الصلاة. امر داشتیم به نماز مقید به قصد امتثال امر، اما همین باعث می شود که من تحریک بشوم و اتیان کنم ذات صلاة را به قصد امتثال امر به مقید. چرا؟ برای اینکه وقتی ذات عمل را آوردم به داعی امر مولا، می دانم قید دیگر که عبارت است از اینکه داعی امر مولا باشد حاصل است. یعنی این امر به مقید که در تابلو نوشته است (نماز به قصد امتثال امر واجب است)، این امر به مقید یدعو الی ذات العمل بعد التفات المکلف الی حصول القید قهرا. قید مگر چیست؟ قید مثل اینکه گاهی بعضی ها یک چیزی در مشتشان هست مثلا کلید در دستشان هست دنبال کلید می گردند، ما اینجوری شدیم. خب این آقایی که نماز می خواند و محرکش امر مولا است به مقید، خب آن قید دستش است خودش خبر ندارد. یک لحظه به او بگوئید قید همین است، همین است که به تحریک امر مولا نماز بخوانید. پس امر مولا به مقید یمکن أن یحرک العبد نحو ذات العمل إذا کان قیده نفس هذا التحریک. چون مکلف می گوید ذات عمل را که بیاورم بخاطر این امر به مقید قیدش هم خودبخود حاصل می شود. شبیه این می ماند که مولا گفته برو از هند پر طاووس بیاور. کی شما حال داری بروی هند. اما گفتند مأموریت تبلیغی داری برو هند یک ماه بمان خدمت به اسلام بکن، رفتی آنجا دهلی نو، گفتی حالا مولا گفته بود که پر طاووس از هند بخر برویم پر طاووس بخریم. با اینکه امر مولا به خریدن پر طاووس محرک شما نبود، مگر بعد از اینکه به داعی نفسانی قید حاصل شد. قید عبارت است از رفتن به هند. اینکه اشکال ندارد.

ما می گوئیم من نماز می خوانم، نه به قصد امتثال امر به ذات نماز، تا بگوئید ذات نماز امر ندارد، ولکن من اراده می کنم نماز بخوانم به قصد امتثال امر به نماز مقید، یعنی امر به مقید حرّکنی الی اتیان الصلاة، چون می دانم بعد از اینکه امر به مقید مرا تحریک کرد به اتیان نماز، قید دوم که همین تحریک امر مولا باشد حاصلٌ قهرا و مقید حاصل است و هیچ مشکلی ندارد.

سؤال وجواب: امر به نماز مقید یدعو الی ذات الصلاة بعد التفات المکلف الی حصول القید الآخر قهرا.

سؤال وجواب: من که نمی گویم امر به ذات نماز تعلق گرفته است. من می گویم امر تعلق گرفته است به نماز خاص وهو الصلاة بقصد امتثال الامر. واجب است نماز بخوانی به قصد امتثال همین امر. مشکلی ندارد. مرحوم آخوند مشکلش قدرت امتثال است نه اینکه مشکلش مقام جعل باشد. نمی گوید مقام جعل مشکل دارد که شما می گوئید مرحوم آخوند می گوید تسلسل لازم می آید. کی مرحوم آخوند گفت تسلسل لازم می آید. مرحوم آخوند می گوید مشکلش عدم قدرت مکلف است بر امتثال.

سؤال وجواب: می گوید واجب است نماز بخوانی به قصد امتثال همین امر. مثل اینکه در علم به جعل ما می گفتیم که می گوید واجب است نماز بر کسی که این وجوب را بداند. من راضی هستم کسی وارد خانه من بشود که این رضایت را بداند. اشکالی ندارد و تسلسل لازم نمی آمد.

سؤال وجواب: متعلق امر صلاة مقیده است. صلاة مقیده به قصد امتثال همین امر استقلالی که داریم جعل می کنیم. واجب است نماز بخوانی به قصد امتثال همین وجوب. کجای آن تسلسل است؟ مثل اینکه می گفت واجب است نماز بر کسی که این وجوب را بداند. خب اشکال شما آنجا هم می آید که کسی بگوید تسلسل لازم می آید. مثلا در اخذ علم به جعل در موضوع مجعول توضیح دادم که می گوید واجب است نماز بر کسی که بداند که واجب است نماز بر کسی که بداند که واجب است نماز ...، همینجور برود جلو. چون هیچوقت نباید مطلق بشود همیشه باید مقید بشود فیلزم التسلسل. نه آقا این حرفها نیست. مولا یک اشاره ذهنیه می کند، می گوید واجب است نماز بر کسی که این وجوب را بداند، همین وجوب. لازم نیست تصور مستقل بکند. اینجا هم می گوید واجب است نماز به قصد امتثال همین وجوب. واشکال آخوند هم این نیست، بلکه اشکالش این است که مکلف در مرحله امتثال قادر نیست. چون امر به مقید لایمکن أن یحرک نحو ذات العمل. ولی ما می گوئیم چرا، یمکن أن یحرک نحو ذات العمل در فرضی که مکلف ملتفت است که با این کار حصول آن قید قهری است. آن قید چیست؟ قید عبارت است از تحریک الامر نحو ذات الصلاة. خب قید حاصل می شود دیگر. امر مولا به مقید وقتی تحریک کند به ذات نماز، خب قید همین تحریک امر است و او هم که حاصل است. چه مشکلی دارد.

جواب دومی که داده می شود این است که: گفته اند امر می شود به نماز نه به قصد استقلالی. بلکه امر می شویم به نماز به قصد امتثال امر ضمنی که رفته روی ذات نماز. هر امر به مقیدی منحل است به یک امر ضمنی که رفته است روی ذات و یک امر ضمنی که رفته است روی قید. این چیزی است که مرحوم آخوند از آن فرار می کرد، اما یک عده ای آمده اند می خواهند مرحوم آخوند را مجبور کنند که بپذیرد، که واجب بشود نماز به قصد امتثال امر ضمنی که می رود روی ذات نماز. چون امر به مقید منحل است به امر ضمنی به ذات عمل و امر ضمنی دیگر به غیر آن.

ببینیم این مطلب درست است یا نه.